

رابطه علم و دین از دیدگاه دکتر علی شریعتی

سیدجواد میری*

علی‌اصغری صدری**

چکیده

مسئله رابطه علم و دین از دغدغه‌های جدی بشر است. معمولاً این رابطه را در چهار مقوله تعارض، استقلال، گفت‌وگو، و وحدت دسته‌بندی می‌کنند. در این نوشته، ضمن معرفی اجمالی این چهار مقوله، در پی آنیم تا موضع شریعتی را در این باره معرفی کنیم. شریعتی با اتکا به موضوعاتی چون یونانی‌زدگی علم و دین در قرون وسطی، رابطه علم و سرمایه‌داری، نفی انحصار علوم تجربی، مقایسه میزان اعتبار علوم تجربی و انسانی، و تأکیدهای دین بر کسب علم موضع تعارض را نفی می‌کند. او با نقد علم مدرن از جهت دستاوردهای اجتماعی‌اش و عدم توجهش به مقوله انسان و نیز با نقد شعار علم برای علم و بی‌تعهدی علم تلاش می‌کند تا مدلی برای همگرایی دین و علم ارائه کند. شریعتی معتقد است که علم باید مسئول باشد و خود را به یک آرمان متعالی پای‌بند کند. او همچنین در این مسیر از دستاوردها و سخنان دانشمندان پیشرو بهره می‌گیرد. شریعتی در مجموع تقریباً از همه مدل‌های موجود در مقوله وحدت علم و دین استفاده می‌کند.

کلیدواژه‌ها: علم، دین، تعارض، وحدت.

۱. مقدمه

مسئله رابطه علم و دین از جدی‌ترین مسائلی است که بشر با آن مواجه بوده‌است. در یک طرف، دین با تاریخ چندهزارساله و شاید به قدمت وجود انسان روی زمین قرار

* دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول) seyedjavad@hotmail.com

** کارشناس ارشد فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف

تاریخ دریافت: ۹۰/۸/۱۵، تاریخ پذیرش: ۹۰/۱۱/۱۰

دارد، پدیده‌ای که هرچند قدسی و فرابشری است اما بدون اغراق در طول تاریخ بیش‌ترین تأثیر را در انسان داشته‌است. دین، علی‌رغم فراز و نشیب‌های زیادی که در دوران حیات بشر با آن مواجه بوده‌است، هنوز هم چون پدیده‌ای پرترف‌دار در دنیا به حیات خود ادامه می‌دهد. در طرف مقابل علم قرار دارد. علم نیز سابقه‌ای دیرین دارد و زندگی بشر را دست‌خوش تحولات گسترده‌ای کرده‌است. شاید اگر بگوییم که تاریخ بشر محصول نحوه ارتباط علم و دین است، اغراق نکرده باشیم. باربور در کتاب خود به نقل از وایتهد علم و دین را یکی از کاری‌ترین نیروهایی که در انسان نفوذ دارند نامیده‌است. وایتهد چنین می‌گوید:

وقتی تأمل می‌کنیم که دین و علم چه ارج و اهمیتی برای بشر دارند، گزاف نیست اگر بگوییم سیر آینده تاریخ بستگی به معامله این نسل با مناسبات و روابط فیما بین آن دو دارد (باربور، ۱۳۶۲: ص ۱۳).

پس از قرون وسطی این ذهنیت برای دانشمندان و عموم مردم ایجاد شد که دین و علم جدید با هم تعارض دارند. بدون تردید، عملکرد کلیسا در شکل‌گیری این ذهنیت نقش داشت. داستان معروف محاکمه گالیله هنوز هم نمادی برای این اندیشه قلمداد می‌شود. در این میان، اندیشمندان مختلف به بررسی رابطه علم و دین پرداخته‌اند. در جامعه ما نیز، به سبب گرایش مذهبی دیرین و همچنین آغاز فرایند رشد علمی و صنعتی در پنجاه سال اخیر، این مسئله مورد توجه متفکران و صاحب‌نظران قرار گرفته‌است؛ لذا شاهد آن هستیم که متفکران حوزه‌های گوناگون به آن پرداخته‌اند.

باید توجه داشت که در میان اندیشمندان ما رویکردهای مختلفی به این موضوع وجود دارد. دکتر علی شریعتی از اندیشمندانی است که ضمن آشنایی نزدیک با تمدن جدید اروپا دل در گرو سنت دینی جامعه خود نیز داشت؛ لذا در جواب به سؤال رابطه علم و دین رویکردهای مختلفی را اتخاذ کرده‌است. او در این مسیر از تحلیل‌های تاریخی استفاده می‌کند؛ از جامعه‌شناسی طبقاتی بهره می‌برد؛ دستاوردهای علم جدید را به کار می‌گیرد؛ به سخن دانشمندان روز استناد می‌کند؛ و گاهی با عینک علم‌شناسی و روش‌شناسی به مسئله می‌نگرد، به همه این‌ها رویکرد درون دینی و نگاه از درون اسلام را نیز باید افزود. شاید بتوان ادعا کرد که درک صحیح تصور او از رابطه علم و دین نقش مهمی در فهم کامل و درست اندیشه او دارد. در این نوشته تلاش کرده‌ایم تا با ارائه چارچوبی از رابطه علم و دین نظر شریعتی را در این باره مشخص کنیم.

۲. تقسیم‌بندی‌ها در نسبت علم و دین

تقسیم‌بندی‌های مختلفی از رابطه علم و دین صورت گرفته‌است. اما، معمولاً و به پیروی از ایان باربور، دیدگاه اندیشمندان و دانشمندان در این زمینه را در چهار مقوله کلی دسته‌بندی می‌کنند: تعارض، استقلال، گفت‌وگو، و وحدت. البته خود باربور نیز می‌پذیرد که دیدگاه برخی اندیشمندان ممکن است دقیقاً تحت یکی از این مقولات ننگند. به هر حال ما در این جا اشاره‌ای مختصر به این مقولات خواهیم کرد، اما برای جلوگیری از اطاله کلام به بحث مفصل در این زمینه وارد نمی‌شویم.

تعارض: معمولاً ماده‌گرایان (ماتریالیست‌ها)، که وارثان روشن‌گری فرانسه، تجربه‌گرایی هیوم، و طبیعت‌گرایی تکاملی هستند، این دیدگاه را دارند. آنان معتقدند که علم تنها شیوه مطمئن کسب معرفت است، و نیز ماده تنها واقعیت بنیادی جهان است. در مقابل این دسته مذهبی‌هایی قرار دارند که با اعتماد افراطی به نص کتب دینی جایی برای دخالت علم باقی نمی‌گذارند؛ هر دو گروه بین علم و دین تعارض می‌بینند.

استقلال: عده‌ای علم و دین را دارای دو قلمرو کاملاً متمایز و روش‌های مختلف می‌دانند. بنابراین هر یک باید متوجه کار خود باشد و در کار دیگری دخالت نکند. در این صورت مجالی برای تعارض باقی نمی‌ماند. بسیاری از دانشمندان متدین و معتقد به خدا جزو این دسته قرار می‌گیرند.

گفت‌وگو: طرف‌داران مدل گفت‌وگو معتقدند که در علم و دین زمینه‌های مشترکی برای تعامل وجود دارد. برخی از سؤالاتی که علم طرح می‌کند مانند پرسش از مبدأ جهان در دین پاسخ می‌یابد، و برعکس. این نشان‌دهنده این است که علم و دین کاملاً مستقل نیستند. همچنین تعامل این دو برای کارکرد صحیح هر یک ضروری است. با این حال هر کدام باید اصول و روش‌های خود را حفظ کنند.

وحدت: برخی میان محتوای علم و محتوای دین نوعی یکپارچگی می‌بینند. آنان در پی یک جهان‌بینی یکپارچه هستند و معتقدند میان نظریه‌های علمی و آموزه‌های دینی ارتباط مستقیمی وجود دارد. طرف‌داران این نظریه را می‌توان در چهار دسته کلی گنجانند. در این میان عده‌ای معتقدند که می‌توان وجود خداوند را از دستاوردهای علم فهمید. آنان معتقدند که شواهد نظم در جهان که با کمک علم کشف می‌شود، وجود یک شعور متعالی و یک طراح را پذیرفتنی و حتی انکارناپذیر می‌کند. عده‌ای هم معتقدند که باید دستاوردهای جدید علم را برای فهم عمیق‌تر و روزآمدتر گزاره‌های دینی به کار گیریم. از

دید آنان می‌توان با نظریات علمی در صورت‌بندی مجدد آموزه‌های دینی تأثیر گذاشت. به عبارت دیگر، برخی از آموزه‌های سنتی در پرتو علم باید مجدداً صورت‌بندی شوند. برخی نیز از تعامل علم و دین برای ارائه یک جهان‌بینی منسجم و جامع استفاده می‌کنند. علم در پی علل پدیده‌ها و دین ارائه‌کننده معنا و غایت آنهاست. این عده در پی یک چارچوب مفهومی فراگیر هستند که بتوان با آن ویژگی‌های بنیادی همه پدیده‌ها را نشان داد. جمعی نیز، با اتکا به دعوت دین به فعالیت علمی، علم را در طول دین می‌دانند. آنان معتقدند که در متن دین دعوت به کاوش تجربی و آزمایش و سیر در طبیعت وجود دارد. به عبارت دیگر، فعالیت علمی یک فعالیت دینی است، و علوم طبیعی در ابتدا با یک بینش دینی شکل گرفته‌اند. بنابراین مجالی برای تعارض علم و دین باقی نمی‌ماند (باربور، ۱۳۸۰: ۱۲۳-۱۳۱؛ گلشنی، ۱۳۸۵: ۵۱-۵۸).

لازم به ذکر است که تقسیم‌بندی‌های دیگری در موضوع انحاء رابطه علم و دین صورت گرفته است. برای نمونه، هات این رابطه را در چهار دسته تعارض، تمایز، تلاقی، و تأیید می‌گنجاند (۱۳۸۲: ۳۱-۵۷). اما، برای دوری از پیچیدگی، ما همان دسته‌بندی باربور را مبنای این نوشته قرار می‌دهیم.

۳. رویکرد شریعتی در نفی تعارض علم و دین

شریعتی از جمله اندیشمندانی است که به موضوع رابطه علم و دین پرداخته‌است. در این قسمت آرای شریعتی در رد تعارض را بررسی می‌کنیم. شریعتی در این زمینه به مسائل متعدد و پراکنده‌ای اشاره می‌کند. گاهی به تحلیلی تاریخی روی می‌آورد. گاهی نیز بر اساس جامعه‌شناسی طبقاتی موضوع را بررسی می‌کند. برخی اوقات نیز از روش‌شناسی علمی خود بهره می‌گیرد. در ادامه آرای او را در این زمینه شرح می‌دهیم.

۱,۳ یونانی‌زدگی علم و مذهب در قرون وسطی

بدون تردید یکی از جدی‌ترین مسائل مطرح در زمینه رابطه علم و دین تاریخ قرون وسطی و عملکرد کلیسا در تحمیل عقاید دینی به دانشمندان است. یکی از قضاوت‌های رایج این است که مذهب با پیشرفت علم و تمدن مادی و توسعه تکنولوژی و اقتصاد مغایرت دارد. ریشه شکل‌گیری این قضاوت تجربه اروپا در این زمینه است. اروپا در ابتدای قرون وسطی تمدن رم و اندیشه فلسفی یونان را در اختیار داشت، اما وقتی به سوی دین رفت رکود علم

و تمدن هم آغاز شد. همچنین در قرن شانزدهم، که تسلط کلیسا محدود شد، مجدداً تمدن باشکوهی پدیدار گشت که تا به امروز ادامه دارد. بنابراین علم و تمدن وقتی تابع دین شد، به سوی انحطاط رفت و هنگامی که از بند دین رها شد رشد کرد.

شریعتی از دو جنبه این قضاوت را نقد می‌کند. اولاً، او معتقد است که این تجربه فقط در مورد مسیحیت کاتولیک صدق می‌کند، و نباید آن را به سایر ادیان تعمیم داد. در حقیقت، باید بگوییم که فرقه کاتولیک، و نه حتی دین مسیح، با پیشرفت تمدن و علم مخالف است. از نظر شریعتی، ادیان گوناگون در مواجهه با امور دنیوی برخوردارهای متفاوتی دارند. ثانیاً، وی معتقد است که بر خلاف قضاوت عمومی در این زمینه، که مذهب را عامل توقف علم می‌داند، علم و مذهب هر دو قربانی عامل دیگری شده‌اند. آن عامل سوم «روش غلط اندیشیدن علمی» است که میراث یونان و ارسطو برای قرون وسطی بوده است (شریعتی، ۱۳۷۶: ۳۳-۴۳).

به عبارت دیگر، شریعتی عامل اصلی عقب‌ماندگی قرون وسطی را یونانی‌زدگی علم و غلبه روش کلی‌نگر و ذهنی بر مشاهده جزئی و عینی می‌داند. او معتقد است که دین نیز مانند علم به همین مصیبت مبتلا گشت. بنابراین از میان علم و دین یکی معلول دیگری نبود، بلکه هر دو معلول علت سومی بودند. البته رکود علم و دین به طور غیر مستقیم بر دیگری اثر می‌گذارد. ولی علت اصلی همان یونانی‌زدگی است. شریعتی معتقد است که یونانی‌زدگی دامن تمدن اسلامی را نیز گرفت و موجب شد که گریز از طبیعت و پدیده‌های مادی وارد تمدن اسلامی شود. اگر چنین نمی‌شد، تمدن جدید هزار سال پیش در ممالک اسلامی بنا می‌شد. از نظر شریعتی، آنچه پس از قرون وسطی سبب رونق مجدد علوم شد کنار گذاشتن مذهب نبود، بلکه انتخاب روش صحیح علمی (مشاهده عینی و آزمایش و استقرا) به‌همت دانشمندان و دوری از کلی‌نگری و تخیلات منطقی و ذهنی و اجتناب از سیر در منطق ارسطویی بود که پیشرفت علوم و شکل‌گیری تمدن جدید را به ارمغان آورد. شریعتی با این تحلیل گناه را بر دوش ارسطو می‌اندازد، نه مسیح (۱۳۷۶: ۴۳-۵۶؛ ۱۳۷۸ ب: ۱۳۶-۱۳۷).

۲,۳ تقلیل دعوی علم و مذهب به دعوی سرمایه‌داری و مذهب

شریعتی در مخالفت با ایده تعارض از تحلیل تاریخی و طبقاتی قرون وسطی و پس از آن نیز کمک می‌گیرد. از نظر او، اروپای قرون وسطی دارای زیربنای اقتصادی فئودالیسم

روبنای اعتقادی کاتولیک بود. در آن دوران اضطراب دینی به چشم نمی‌خورد. فلسفه زندگی مردم و غایت خلقت و جهت حیات مشخص بود، و جهان‌بینی و اقتصاد بسته بودند. اما به تدریج این دوران سپری شد، و در داخل فئودالیت بورژوازی به وجود آمد. طبقه بورژوا غیر مذهبی یا ضد مذهبی است. بنابراین طبقه سرمایه‌دار با کلیسای کاتولیک و پاپ وابسته به نظام فئودالی درافتادند. از نگاه شریعتی، بورژوازی به واقعیت‌های مادی و اصالت زندگی دنیایی گرایش دارد. بنابراین با گسترش بورژوازی به طور طبیعی علم با مذهب درمی‌افتد. روشن‌فکری که در رنسانس با مذهب مبارزه می‌کند سلاحش علم است، اما ریشه‌اش در طبقه بورژوازی است.

درواقع، شریعتی علم را در روی‌گردانی مردم از مذهب مقصر نمی‌داند، بلکه بورژوازی را مسئول می‌داند و علم را نیز مانند مذهب قربانی آن می‌پندارد. او در این تحلیل، که بر اساس جامعه‌شناسی طبقاتی و زیربنای اقتصادی ارائه می‌کند، علم را ابزار دست تفکر بورژوازی می‌خواند. وی می‌گوید:

بورژوازی در قرون جدید علم را به عنوان اسلحه‌ای گرفت و روی مذهب کشید و این نه خود علم بود که بدون ضرورت و علت و حرکت طبقاتی و همین‌طور با شکستن مرموز نبوغ و الهام و کشف و شهود علمی و انقلاب فکری «کشکی» با مذهب مخالف شد! همان‌طور که در قرون وسطی مذهب اسلحه دست فئودالیسم بود، در دوره تفوق جدید، علم اسلحه دست بورژوازی شد. (شریعتی، ۱۳۷۹ ج: ۸-۲۹)

بنابراین رسالت جدید علم، یعنی مخالفت با مذهب و ادعای هدایت بشر، کار بورژوازی بود، تا زمینه پیشرفت و قدرت‌گیری و حاکم شدن سرمایه را در زمین برایش فراهم آورد. دانشمندان به نیابت از سرمایه‌دارها شعار «کسب قدرت» می‌دادند. لذا شریعتی معتقد است که علم با سایر امور غیر مادی، مانند فلسفه و اخلاق، نیز درافتاد. چنین علمی دیگر به کشف هیچ رازی و به ماوراءالطبیعه نیازمند نیست و به بعد از مرگ کاری ندارد. (شریعتی، ۱۳۷۹ ج: ۸-۲۸).

بنابراین از دید شریعتی آنچه امروز بر ضد مذهب و به نام علم مطرح شده بینش علمی نیست، بلکه بینش بورژوازی است. علم از خدمت کلیسا رها شد و به خدمت بورژوازی درآمد. اگر امروز به نام علم با مذهب و ارزش‌های اخلاقی مخالفت می‌شود، این علم نیست که مخالفت می‌کند، بلکه بورژوازی نقش اصلی را دارد. در قرون وسطی هم این فئودالیت بود که از سنت‌های اجتماعی و اخلاقی اشرافیت حمایت می‌کرد و نامش را

مسیحیت گذاشته بود. نه آن‌جا مسیحیت بود که از فتودالیته دفاع می‌کرد، و نه این‌جا علم است که از مذهب انتقاد می‌کند. آن‌جا نظام فتودالیته است و این‌جا نظام بورژوازی است (شریعتی، ۱۳۶۹: ۲۱۵-۲۱۶).

شریعتی در جای دیگری در یکی از نوشته‌هایش این نظریه را به صورت شفاف مطرح می‌کند:

گرایش غیر مذهبی و ماتریالیستی بسیاری از اندیشمندان این عصر زایل‌بینه و روح طبقاتی‌شان بود و در قرون جدید، این بورژوازی بود که با مذهب و روح مذهبی درگیر بود نه علم و ادعای علمی بودن این مبارزات ضد مذهبی پوشش فریبی بود که خودآگاهانه یا ناخودآگاهانه، روح پست و اخلاق اقتصادی و بینش مادی بورژوازی، خود را در زیر آن مخفی کرده بود تا به نام علم، فرهنگ و اخلاق و ادبیات و جهان‌بینی و ایمان خدایی و ماوراء اقتصادی و تعالی‌جویی را که در برابر پیشرفت و سلطه مطلق خود مقاوم می‌یافت و با خود مغایر، و رواج و حیات آن، زشتی و رسوایی و دنائت وی را آشکارتر می‌ساخت، از سر راه خود برگردد (۱۳۷۸ الف: ۱۸۳).

شریعتی با این استدلال دعوای علم و مذهب را به دعوای بورژوازی و مذهب تغییر می‌دهد. او با به‌کارگیری واژه «اسکولاستیک جدید» این ایده را طرح می‌کند که علم پس از رنسانس از اسارات کلیسا خارج شد ولی به اسارات سرمایه‌داری درآمد. لذا طبیعی است که چنین علمی سمت و سوی ضد مذهبی به خود بگیرد. بنابراین نباید در حالت کلی میان علم و دین تعارض دید. بلکه علمی که در فرهنگ بورژوازی رشد کرد، ناچار از مخالفت با دین بود.

۳،۳ نفی انحصار علوم طبیعی

شریعتی یکی از مشخصه‌های سیانتیسم (scientisme) را انحصارگرایی آن می‌داند. از این نظر، سیانتیسم معتقد است فقط آن‌چه از طریق علوم دقیقه (تجربی) به دست آمده حقیقت است و هر معرفتی خارج از این چهارچوب غیر قابل اتکاست. بنابراین مسائل ماوراءالطبیعی، مذهبی، غیبی، اخلاقی، و انسانی عمدتاً قبول‌کردنی نیستند. زیرا در چهارچوب علوم طبیعی نمی‌توان آن‌ها را تجزیه و تحلیل کرد. به عبارت دیگر، سیانتیسم هم به اصالت علم و هم به انحصار علم معتقد است و برای سایر حوزه‌های معرفتی بشر ارزشی قائل نیست. پس از رنسانس، زمینه کار علم طبیعت شد و هدف آن نیز شناخت پدیده‌ها گشت. لذا دانشمندان نباید به کنه و

جوهر آن‌ها پردازد. مطابق این نظر، تمام اصول و عقاید باید از قوانین و تحلیل علمی سرچشمه بگیرد. بنابراین مذهب، خدا، روح، و امور معنوی حقیقت ندارد؛ زیرا در دایره علم قرار نمی‌گیرد (شریعتی، ۱۳۷۸ ج: ۷۶-۷۷؛ ۱۳۷۶: ۱۹۳؛ ۱۳۷۹ ب: ۲۶۲-۲۶۳).

شریعتی یکی از دشمنان سرسخت بیش سیانتیستی در علم است. او در بسیاری از سخنان و نوشته‌هایش به این طرز فکر حمله می‌کند. اگرچه نمی‌توان مخالفت شریعتی با سیانتیسم و انتقادات سرسخت او را صرفاً معلول این مشخصه سیانتیسم دانست، اما همان‌طور که خود او بیان می‌کند بخشی از این اعتراض‌ها به این انحصارگرایی بازمی‌گردد. وی بیان می‌کند که با این سیانتیسم و انحصار علوم در زندگی مادی مخالف است و آن را انحراف می‌داند (۱۳۷۸ ج: ۷۷-۸۴). در واقع، او با این کلمات انحصارگرایی علوم طبیعی را، که یکی از دستاویزهای اصلی طرف‌داران ایده تعارض بود، رد می‌کند.

۴,۳ علم و ماتریالیسم

همان‌طور که در ابتدا اشاره کردیم، یکی از چالش‌های اساسی در مسئله علم و دین بحث ماده‌گرایی است؛ شریعتی نیز به این مطلب پرداخته است. از نظر او ماده‌گرایی روشن‌فکر دوران رنسانس با ماده‌گرایی یک فیلسوف متفاوت است. وی در تحلیل علت گرایش به مادی‌گری پس از قرون وسطی معتقد است که افراط جامعه اروپا در پارسایی و گریز از دنیا و مسائل مادی منجر شد تا روشن‌فکران در برابر این جریان جبهه بگیرند. روشن‌فکران دعوت پاپ را موجب بی‌ارزش دانستن دنیا و عامل بدبختی و جهل و انحطاط اروپا می‌دانستند. بنابراین به جهت مخالف آن گرایش پیدا کردند. علم‌پرستی آنان عکس‌العملی به مخالفت طبقه روحانی با علم بود. این گرایش به مادی‌گری و سیانتیسم همان ماده‌گرایی فلسفی نیست، به طوری که روی مکاتب مختلف فلسفی اندیشیده باشند و سپس ماده‌گرایی را به عنوان بهترین مکتب انتخاب کنند (شریعتی، ۱۳۷۸ ج: ۷۷-۸۰). شریعتی ضمن بیان این مطلب در پی آن است که بگوید گرایش به ماده‌گرایی در آن دوران طبیعی و حتی تا حدودی جبری بود.

شریعتی میان ماتریالیسم کلاسیک و ماتریالیسم مدرن تمایز می‌گذارد. وجه مشترک ماتریالیسم مدرن و کلاسیک انحصار هستی به ماده محسوس و نفی اصالت امور غیر مادی و ماورائی است. اما ماتریالیسم مدرن در قرن نوزدهم رشد زیادی کرد، در حالی که ماتریالیسم سنتی بسیار ضعیف بود. شریعتی معتقد است که جدا شدن علم از دین و غیر

مذهبی شدن علم باعث شد ماتریالیسم، که یک ایده فلسفی است، بسیار قوی شود. در واقع، علوم جدید به کمک ماتریالیسم آمدند و وضع و جهت علم به تقویت ماتریالیسم کمک کرد تا این که نیمه دوم قرن نوزدهم به نقطه اوج کمال و وسعت و انحصار ماتریالیسم در غرب بدل شد (شریعتی، ۱۳۷۸ ب: ۱۵۴-۱۵۶).

اما شریعتی معتقد است که علوم متأخر، یعنی علمی که در اواخر قرن نوزدهم و قرن بیستم به همت دانشمندان کشف شد، موجب افول مجدد ماتریالیسم گشت. در واقع، علم جدید دیگر به ماتریالیسم تعصب ندارد، بلکه گرایش به نفی ماتریالیسم در جوامع علمی بسیار زیاد شده است. وی دستاوردهای جدید علمی مانند تبدیل ماده به انرژی و برعکس، قانون نسبیت اینشتین، نظریه کوانتوم پلانک، اصل عدم قطعیت، مسئله حساب احتمالات و آمار، انسان‌شناسی جدید (نظریه برول)، و غیره را ضرباتی بر پیکره ماتریالیسم قلمداد می‌کند. بنابراین دوران یکه‌تازی ماتریالیسم با تکیه بر علم به پایان رسیده است، و فیزیک جدید و علوم طبیعی جدید مبانی ماتریالیسم را متزلزل کرده‌اند. او می‌گوید: «ماتریالیسم که در قرن نوزدهم با آن شکوه همه‌اندیشه‌ها و مکاتب و بینش انسان و زندگی را اشغال کرد در قرن بیستم به سختی متزلزل شد، زیرا همه عواملی که در گذشته او را تأیید و تقویت می‌کرد در عصر حاضر منتفی شده است» (شریعتی، ۱۳۷۸ ب: ۱۶۸-۱۶۹؛ ۱۳۸۰: ۱۳۵-۱۳۷).

۵,۳ قرآن و تمدن اسلامی

آنچه تا این جا آوردیم بر نگاه برون‌دینی شریعتی به رابطه علم و دین مبتنی بود. اما باید توجه داشت که او با نگاهی درون‌دینی نیز به مسئله رابطه علم و دین پرداخته است. شریعتی اسلام را حاوی نظام تعلیم و تربیت کاملاً ممتازی می‌داند. او معتقد است که علم و عقل در اسلام، برخلاف بسیاری از مذاهب دیگر، ملاک یافتن حقیقت و ضابطه رستگاری هستند. یادگیری علم برای همه واجب است. اسلام از همان لحظه آغاز به علم اهمیت داده است. در این دین قلم دانشمندان از خون شهیدان گرامی‌تر است. همچنین علمای مسلمان از انبیا بنی اسرائیل برتر قلمداد شده‌اند. به طور کلی، از علم و عالم تجلیل‌های شگفت و مؤکدی صورت گرفته است و همه کس در همه جا به فراگیری علم ترغیب شده‌اند (شریعتی، ۱۳۷۹ د: ۵۰۷-۵۰۹). همچنین اسلام به جای آن که موجب رکود علم و تمدن باشد، نیرودهنده آن‌هاست (شریعتی، ۱۳۷۹ ه: ۱۵۷).

شریعتی درباره شاخصه‌های بینش علمی و فرهنگی اسلام و تفاوت آن با برخی مذاهب دیگر معتقد است که در اسلام به مشاهده و تعقل و علم اهمیت زیادی داده شده است. از نظر او، مشاهده عینی، تفکر عقلی، و تحقیق علمی شاخصه بارز اسلام است، برخلاف بعضی مذاهب که دعاوی خود را به صورت تحکمی به پیروانشان می‌قبولانند و راه را بر دخالت‌های علم و عقل می‌بندند.

از نظر شریعتی، در عین حال که قرآن تقوی را شرط اساسی پذیرش حقیقت می‌داند، پیروان خویش را، همه جا، به تحقیق و تفکر می‌خواند، و نه فقط برای شناخت طبیعت و تاریخ و جامعه‌های بشری، بلکه در راه دست‌یافتن به حقایق ماوراء مادی و اسرار وجود نیز «نظر» و تفکر در پدیده‌های طبیعی، واقعیت‌های عینی، و محسوسات مادی را توصیه می‌کند. قرآن، چه درباره علوم طبیعی و چه درباره علوم انسانی، مسلمانان را به مشاهده و نظر دعوت کرده است. علی‌رغم این که اسلام یک دین است و توجه اصلی‌اش به معنویات است، اما از امور مادی نیز غافل نیست و مسلمانان را به مطالعه پدیده‌های طبیعی و شناخت دقیق علمی آن‌ها دعوت می‌کند. وی معتقد است که همین فرمان‌های قرآن باعث شد که تمدن باشکوه اسلامی شکل گیرد و مسلمانان پرچم‌دار علم و دانش و تمدن و پیشوایان فکری و علمی جهان شوند. اصل اجتهاد باعث شد که قوانین و احکام دینی همواره نو بماند و طرز تفکر اسلامی از زمان عقب نیفتد و به این دلیل بود که مدارس اسلامی کانون منحصر به فرد علوم طبیعی و انسانی بودند (شریعتی، ۱۳۷۸ ج: ۳۹۱-۳۹۴؛ ۱۳۷۶: ۵۶-۶۱).

۶,۳ عدم تعارض علم و مذهب با تکیه بر مقایسه علوم طبیعی و انسانی

از نگاه شریعتی علم محصول صرف فعالیت خالص تجربی دانشمندان نیست. بلکه بسیاری از عوامل غیر تجربی مانند عوامل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، و روان‌شناختی نیز بر مسیر علم اثر دارد. لذا بینش، مسیر، تعهد و به‌کارگیری علم وابستگی زیادی به ایدئولوژی و نظام اجتماعی و سیاسی و اقتصادی دارد.

علوم به دو دسته طبیعی و انسانی تقسیم می‌شوند. از نگاه شریعتی، تفاوت اساسی این دو دسته در دقت و اعتبار آن‌هاست. علوم طبیعی دارای قوانین قطعی و جامع هستند و استثناء در آن‌ها کم است. یافته‌های دانشمندان علوم طبیعی قریب به یقین و مسلم است. در حالی که علوم انسانی فاقد دقت‌اند و قطعیتی در آن‌ها وجود ندارد. وی علوم انسانی را

غیر دقیق، مبتنی بر فرضیه، جوان، و نوپا می‌داند که به دلیل موضوع پیچیده و متغیری که دارند حتی علم‌بودن آن‌ها هم محل سؤال است.

شریعتی معتقد است در دوره جدید کسانی که در مقام سخن‌گوی علم به مخالفت با مذهب پرداخته‌اند و مدعی‌اند که علم با ایمان ناسازگار است و رسالتِ محو خداپرستی را بر عهده گرفته و به جای آن ماتریالیسم را طرح کرده‌اند غالباً از شمار عالمان علوم طبیعی نیستند، بلکه فیلسوف، نویسنده، ادیب، جامعه‌شناس، اقتصاددان، و سیاست‌مداران و صاحبان علوم غیردقیقه انسانی‌اند که از طرف علوم دقیقه سخن می‌گویند. در واقع، آنان می‌خواهند تا از شکوه و موفقیت‌های علوم طبیعی بهره‌برداری کنند و آرای خود را با استفاده از آن به جامعه تحمیل کنند.

سپس شریعتی به این موضوع اشاره می‌کند که اکثر پیشروان علوم طبیعی در دنیای امروز، خداپرست‌اند و تعارضی میان علم و مذهب نیافته‌اند. یعنی دانشمندان علوم می‌که به نام علم جدید از جانب ماتریالیست‌ها ضد مذهب معرفی شده‌اند خود خداپرست‌اند و حتی گاهی تعصبات سخت مذهبی نیز دارند. کسانی که پیشتاز علوم جدید بوده‌اند، در مسیر تحقیقات علمی خود تعارضی با دین و ایمان به خدا حس نکرده‌اند. شریعتی برای نمونه شخصیت‌هایی مانند دکارت، کانت، نیوتن، پاسکال، کپلر، کپرنیک، گالیله، پاستور، اینشتین، پلانک، داروین، کارل، و غیره را نام می‌برد. وی معتقد است که این دانشمندان حتی عمیق‌تر از روحانیان مذهبی با خدا آشنا هستند.

شریعتی در واقع معتقد است گروهی از ضد مذهبی بودن علم سخن می‌گویند که خود عالم نیستند، در حالی که آن‌هایی که خود خالق علم‌اند غالباً مذهبی‌اند. او دلیل این امر را این می‌داند که عالمان علوم انسانی به اقتضای بینش اجتماعی و روان‌شناسی طبقاتی و فرهنگ بورژوازی حاکم از علوم سخن می‌گویند و با این عینک است که جهان و انسان را می‌بینند و می‌فهمند. علوم انسانی مستقل از عالم خود نیستند، و ذهنیت و پیش‌داوری‌های او بر آن‌ها اثر می‌گذارد. متفکران علوم انسانی در بسیاری از مواردی که به نام علم سخن می‌گویند سخن‌گوی خود هستند و واقعیات را از پس عینک بینش خود نگاه می‌کنند (شریعتی، ۱۳۷۸ الف: ۱۹۳-۲۰۰).

در واقع، شریعتی برای نشان‌دادن عدم تعارض علم و دین به نظریه‌های دانشمندان در این زمینه اتکا می‌کند. او معتقد است که اگر علم با دین ناسازگار است، پیشروان علم باید این ناسازگاری را ببینند. در حالی که مشاهده می‌کنیم بسیاری از آن‌ها خداپرست‌اند.

۴. همگرایی دین و علم

همان‌طور که در آغاز این نوشته اشاره کردیم، طرفداران ایده همگرایی رویکردهای مختلفی در این زمینه دارند. عده‌ای معتقدند که وجود خداوند را می‌توان از دستاوردهای علم فهمید. عده‌ای هم معتقدند که باید دستاوردهای جدید علم را برای فهم عمیق‌تر و روزآمدتر گزاره‌های دینی به کار بگیریم. برخی نیز از تعامل علم و دین برای ارائه یک جهان‌بینی منسجم و جامع استفاده می‌کنند. علم در پی علل پدیده‌هاست و دین ارائه‌کننده معنی و غایت آن‌هاست. جمعی نیز با اتکا به دعوت دین به فعالیت علمی علم را در طول دین می‌دانند. در ادامه این نوشته نشان می‌دهیم که شریعتی به نحوی از همه این رویکردها بهره برده‌است.

می‌توان شریعتی را از منتقدان جدی علم مدرن دانست. او علمی را که پس از رنسانس شکل گرفت و ظاهر غیر مذهبی و یا ضد مذهبی داشت در نیل به اهدافش شکست خورده می‌داند. او معتقد است که دستاورد این علم، هرچند انسان را برخوردار کرده‌است، اما مسخ می‌کند (۱۳۷۶: ۵۲). وی تأکید می‌کند علمی که با پیروزی بر مذهب در رنسانس مغرور شده بود امروز فروتن شده‌است؛ زیرا می‌داند که سلطنت یافتن انسان بر طبیعت، اگر درک صحیحی از جهان و خود نداشته باشد، فاجعه‌آمیز است. از نظر شریعتی، با خود علم نمی‌توان به این سؤالات پاسخ داد. امروز انسان در نتیجه ایمان به علم دچار مشکلاتی چون یأس فکری، جهل فلسفی، کفر مذهبی، اضطراب، عصیان، بیهودگی، و غیره شده‌است (شریعتی، ۱۳۷۹ د: ۵۰۳-۵۰۴). علم امروز علمی بی‌معنی و بی‌هدف و سرگشته‌است و فقط وجوه مختلف پدیده‌ها را تحلیل می‌کند (شریعتی، ۱۳۷۸ ب: ۲۶۵). علم بسیاری از مقدسات و لذات بشر را از بین برده‌است و بدبختی‌های زیادی برای انسان پدید آورده‌است (همان: ۵۳-۵۴). همچنین گرایش مردم را به تقوی، اخلاق، تکامل انسانی، شناخت عالم، راز هستی، و حقیقت و راه درست از بین برده و وسوسه‌ای را که در ذات آدمی هست و فلسفه و مذهب همیشه به آن پاسخ می‌گفتند نابود کرده‌است (شریعتی، ۱۳۷۹ ج: ۲۷). از دید شریعتی، هنگامی که علم هدف خودش را از معنویت و کمال روحی بخشیدن به انسان و هدایت او و معنی دادن به زندگی، به قدرت دادن به بشر تغییر دهد، ناگزیر اسیر دستان سرمایه‌داری می‌شود. او این اسارت را اسکولاستیک جدید می‌نامد (۱۳۷۶: ۲۹۸).

شریعتی معتقد است که علم، در شکل کنونی‌اش، با تغییر هدف زندگی و هدف کسب دانش، انسان را الینه کرده‌است. علم به سؤالات راجع به انسان و نیازهای حقیقی او پاسخ

نمی‌گوید، و در نتیجه انسان امروز بی‌پناه مانده‌است. هنگامی که علم نمی‌تواند یک حقیقت کلی به نام حقیقت انسانی را به دنیا عرضه کند و وقتی نمی‌تواند زندگی واقعی و حقیقی انسان را بشناسد و وقتی که خود را در چارچوب جزئیات محصور می‌کند، زمینه برای این فراهم می‌شود که کسانی که عالم نیستند، و فقط قدرت دارند، زمام علم را به دست بگیرند، و علم در خدمت نابودی انسان قرار بگیرد. امروز بشر به این دردها مبتلا گشته‌است.

باید توجه داشت که، علی‌رغم همه این مسائل، شریعتی علم را نفی نمی‌کند. بلکه در پی اصلاح جریان علم با استفاده از اهداف و آرمان‌های انسانی و مذهبی است. او تأکید می‌کند که برای علم احترام و تقدس و رسالت بزرگی قائل است و برای رهایی‌اش از بند پستی و ابتذال و ستم آن را نقد می‌کند. اعتراض او به سیانتیسم به خاطر این است که باور دارد اگر علم در مسیر صحیح قرار گیرد، می‌تواند نجات‌دهنده انسان باشد (۱۳۷۹ الف: ۲۱۱-۲۱۲).

بنابراین شریعتی، ضمن معرفی این مشکلات و مصایب، به ارائه راه‌حل‌هایی برای رهایی انسان از این مشکلات می‌پردازد. اولین گام او تغییر رسالت علم با توجه به نیازهای واقعی انسان است. از نظر شریعتی، مشکل اصلی در رسالت اشتباهی است که بیکن برای علم انتخاب کرد. وی معتقد بود که رسالت علم شناخت ظواهر امور و پدیده‌های محسوس از طریق تجربه و برای استخدام قوانین در جهت کسب قدرت است. اما شریعتی رسالت علم را پاسخ‌گفتن به همه نیازهای آدمی می‌داند. از نظر او، ابتدا باید انسان را معنی کرد و فهمید که چرا و چگونه باید زندگی کند. راه‌حل مشکلات این‌چنینی امروز بشر تغییر نگاه علم به رسالت خود و شناخت انسان است. اگر علم اعتراف کند که نیازهای آدمی در تأمین مصرف‌های مادی خلاصه نمی‌شود و، از طرف دیگر، رسالت تربیت و تکامل انسان را جانشین رسالت امروز خود یعنی قدرت‌سازی و تسلط بر طبیعت کند، آن‌گاه می‌تواند نجات‌دهنده انسان و کمال‌بخش او شود. در نتیجه انسان نه تنها طبیعت را خواهد شناخت، بلکه خود را نیز خواهد شناخت. علم قبل از هر کاری باید انسان را می‌شناخت و زندگی انسان را معنی می‌کرد و سپس، متناسب با نیاز انسان و رسالت انسان در زندگی، به تمدن و کشفیات و اختراعات و صنعت دست می‌زد. علم تنها وقتی نجات‌بخش است که انسان را بسازد. شریعتی به نقل از الکسیس کارل می‌گوید که علم باید هم زیبایی عالم را بشناسد و هم زیبایی خدا را و به سخن پاسکال آن‌چنان گوش دهد که به سخن دکارت گوش می‌دهد (۱۳۷۹ الف: ۲۱۵-۲۲۷؛ ۱۳۸۴: ۱۴).

این آرای شریعتی را می‌توان گامی در جهت همگرا کردن علم و دین دانست. در واقع،

باید با شناخت انسان و نیازهای واقعی او، که کار دین است، به علم جهت داد. شریعتی با این نظر، در تلاش است تا به کمک علم و دین یک جهان‌بینی منسجم و یکپارچه ارائه کند. لذا به حلقه مفقوده علم امروز که شناخت انسان است اشاره می‌کند و به این صورت جای پای دین را در علم باز می‌کند.

شریعتی با نقد جدی ایده «علم برای علم» فضا را برای ورود و دخالت ایدئولوژی و ایمان در علم باز می‌کند. از نظر او، شعار بی‌طرفی و بی‌تعهدی علم را قدرت‌مندان و سرمایه‌داران داده‌اند تا علم را از بودن در خدمت آرمان‌های بشر رها کنند و به خدمت خود درآورند. در واقع، این شعار برای جداسازی ایدئولوژی از علم داده شده است. به همین خاطر است که شاهدیم علم با ایمان و ایدئولوژی قطع رابطه کرده است. در نتیجه، اگر دانشمندی هدف داشته باشد و در برابر ایده‌آل‌های انسانی احساس تعهد کند و ایمان داشته باشد، حق ندارد اظهار نظر علمی بکند؛ زیرا اگر علم در خدمت ایمان قرار بگیرد، منحرف می‌شود. شریعتی دلیل اصلی ترویج شعار بی‌طرفی علم و جدایی علم و ایمان را تأمین منافع زورمندان می‌داند؛ زیرا دانشمندان عملاً نمی‌توانند بی‌طرف بمانند و آن‌طور که تاریخ گواهی می‌دهد به خدمت قدرت‌ها در می‌آیند (۱۳۷۷: ۸۰-۸۳).

از نظر شریعتی، همان‌گونه که علم متعصب آفت است، علم بی‌مسئولیت و بی‌ایمان نیز فاجعه‌ای هولناک است. او درباره نقش سازنده ایمان در پیشرفت علم و تمایز آن با تعصبات بی‌جا می‌گوید: «من شخصاً معتقدم که ایمان و هدف نه تنها مغایر پیشرفت علم و تکامل آزاد هنر نیست که عامل حیات‌بخش آن است ولی تعصب تنگ‌نظرانه و کار دستوری غیر از آن است و بی‌طرفی و آزادی علمی و هنری، گریز دروغین از مسئولیت انسانی است و بیگاری برای قدرت‌های اسیرکننده، نه آزادی فکر و علم و هنر» (۱۳۷۸ ب: ۲۰۷).

شریعتی برای تحقق عملی گفت‌وگو و تعامل علم و دین راهکارهایی طرح می‌کند. برای مثال، او معتقد است که دانشمندان علوم طبیعی نباید تحقیق در طبیعت را در انحصار خود بگیرند و باید اجازه سخن‌گفتن درباره طبیعت را به متفکران مذهب بدهند. در مقابل، عالمان مذهب نیز نباید متخصصان علوم طبیعی را از سخن‌گفتن درباره قرآن منع کنند (شریعتی، ۱۳۷۹ د: ۵۷۹). او با این عبارات به کسانی نزدیک می‌شود که می‌گویند برای فهم درست‌تر و روزآمدتر دین باید از یافته‌های جدید علم استفاده کرد.

نکته مسلم این است که، از نظر شریعتی، همگرایی علم و دین وقتی رخ می‌دهد که فضای کلی اجتماعی و فرهنگی مذهبی باشد. درحقیقت، در یک فرهنگ مذهبی علمی

هم‌سو با مذهب رشد می‌کند. شریعتی ضمن برشمردن تفاوت‌های بنیادین فرهنگ مادی و فرهنگ مذهبی جهت علم را در این دو فرهنگ کاملاً متفاوت می‌بیند. برای نمونه، هدف تعلیم و تربیت در فرهنگ مادی (چه سرمایه‌داری و چه کمونیستی) تهیه نیروی انسانی برای رفع احتیاجات جامعه از نظر تکنولوژی، تولید، و کار اجتماعی است. در حالی که، در فرهنگ مذهبی، رشد فکری و علمی در جهت کشف حقیقت جهان و شناخت رسالت وجودی انسان و معنای زندگی و مسیر حرکت انسان هدف است. در این فرهنگ، همچنین به رشد وجودی و پرورش ارزش‌های متعالی و تکامل معنوی انسان توجه خاصی می‌شود. علم نیز، در این دو فرهنگ، دو جهت مخالف می‌گیرد. در فرهنگ مادی، علم ابزار تأمین نیازهای مادی و کسب قدرت و خدمت به پیشرفت تکنولوژی است؛ در فرهنگ مذهبی، علم چراغ هدایت و روشن‌گر حقیقت است و به پیشرفت ایدئولوژی کمک می‌کند. وی معتقد است که، در بینش مذهبی، ایدئولوژی و علم و هنر تجلیات قدسی و معنوی فطرت انسانی تلقی می‌شوند و در خدمت تکامل وجودی و روحی انسان‌اند؛ ولی در بینش مادی مصالحی هستند که در ساختن جامعه به کار می‌روند و به تقویت بنیه اقتصادی، پیشرفت تکنیکی و تولیدی، تأمین نیازمندی‌های نظام اجتماعی در اجرای پروژه‌های مبتنی بر توسعه، تقویت و برخورداری ملی، و به پیشرفت مملکتی کمک می‌کنند (۱۳۷۸ الف: ۲۲۵-۲۲۷). شریعتی صراحتاً تأکید می‌کند که علم نباید در مسائل عینی مادی منحصر شود، بلکه باید به حقایق کلی بپردازد که انسان همواره آرزوی دسترسی به آن‌ها را دارد (۱۳۷۶: ۵۲).

۱,۴ مسئولیت و رسالت علم

از نظر شریعتی، قداست و هدایت دو صفت و رسالت علم در طول تاریخ بوده‌است. لذا کسانی که عالم و متفکر خوانده می‌شده‌اند همواره در جامعه دارای احترام بوده‌اند (همان: ۲۸۱-۲۸۲). بنابراین مسئولیت عالمان مسئولیت سنگینی است. شریعتی با اشاره به روایت «العلماء ورثة الانبياء» اصل خاتمیت را در اسلام به این معنی می‌داند که پس از پایان رسالت انبیاء عالمان مسئولیت آنان را به دوش می‌کشند. بنابراین عالم باید در جایگاه یک معتقد نسبت به عقیده خود احساس مسئولیت کند. چنین شخصی همه چیز از جمله علم و تحقیق را در خدمت آرمان و هدف خود به کار می‌گیرد (شریعتی، ۱۳۷۹ د: ۴۸۷-۴۹۳).

شریعتی چنین عالمانی را روشن‌فکر می‌نامد. روشن‌فکران پس از ختم نبوت مسئولیت ادامه راه انبیا را بر عهده دارند. آنان باید نبرد میان حق و باطل را ادامه دهند. روشن‌فکر با

دانشمند و متخصص، به اصطلاح رایج آن، متفاوت است. او دارای علم حکمت است و نسبت به جامعه‌اش مسئولیت رهبری احساس می‌کند. روشن فکر دانشمندی است که از نوع دانش انبیاء برخوردار است و در آن جهت گام برمی‌دارد. او به مکتب و مردم متعهد است. درحقیقت، از نظر شریعتی، علمی ارزشمند است که هادی جامعه به سوی کمال باشد؛ او این علم را حکمت می‌نامد. دانشمندان بسیاری هستند که نه تنها برای تحول و ایجاد ایمان در جامعه گامی بر نمی‌دارند، بلکه با علم خود عامل توقف جامعه می‌شوند. بنابراین هدف روشن فکر ایجاد آگاهی در مردم و ایمان‌بخشی به آن‌ها و تعیین ایده‌آل در زندگی انسان است (شریعتی، ۱۳۷۸ ج: ۲۵۸-۲۵۹؛ ۱۳۷۱: ۳۴۳).

شریعتی ضمن تفاوت گذاشتن بین علم و فکر معتقد است که آنچه اصالت دارد و ما باید در پی آن باشیم فکر است. جامعه‌ای که ایده‌آل و ایدئولوژی و ایمان دارد برتر از جامعه‌ای است که فقط علم دارد. چنین جامعه‌ای، بعد از چند سال، علم و تکنولوژی و تمدن نیز خواهد داشت (شریعتی، ۱۳۷۸ ج: ۱۸۵-۱۸۶).

با توجه به موارد فوق می‌توان چنین گفت که شریعتی علم به معنای مدرن را در بسیاری از مصیبت‌های بشر سهیم می‌داند؛ لذا این علم را مطلوب نمی‌بیند. او همچنین معتقد است که علوم جدید مدت‌هاست که در پاسخ‌گویی به نیازهای بشری ناکام مانده‌اند و شکست خود را اعلام کرده‌اند. پس باید در پی علمی باشیم که بتوان با آن به نیازهای واقعی انسان پاسخ داد. یکی از مشکلات اساسی علم مدرن بی‌طرفی و بی‌تعهدی آن است. این تقوای علمی موجب شده است که علم عملاً ابزار دست زورمندان شود.

شریعتی راه چاره این مسائل را وارد کردن تعهد و ایمان و ایدئولوژی به علم می‌داند. در این صورت، علم مجدداً دو ویژگی هدایت و قداست را باز می‌یابد و انسان را در رسیدن به سعادت واقعی خود یاری می‌کند. شریعتی چنین علمی را حکمت می‌خواند و عالم این علم را روشن فکر می‌نامد. وی با این الگو پای دین را در علم باز می‌کند؛ این همان چیزی است که ما آن را همگرایی علم و دین در اندیشه شریعتی می‌نامیم.

۲,۴ مذهب ماوراء علم

شریعتی برای ترسیم وضع فکری و روحی مردم در دوران مختلف مخروطی را معرفی می‌کند: در قاعده مخروط عوام یعنی توده مردم قرار می‌گیرند، در بالای آن‌ها روشن‌فکران و قشر تحصیل‌کرده هر دوره‌اند و در بالاترین قسمت مخروط نیز نوابغ هر عصری جای دارند.

او سپس ارکان این مخروط را در اعصار گوناگون تشریح می‌کند. برای نمونه، در اواخر قرون وسطی در قسمت پایین مردم عادی قرار داشتند که دستورهای کلیسا را می‌پذیرفتند و به آن عمل می‌کردند. در بخش میانی کشیش‌های مسیحی بودند. اما در بالای مخروط نوابغی بودند که در برابر کشیش‌ها قیام کردند و علم‌پرستی را مقابل دین قرار دادند.

شریعتی معتقد است که، اگر این مخروط را در دوران کنونی رسم کنیم، در پایین عوام قرار می‌گیرند، و در بخش میانی هم روشن‌فکران سیانتیست هستند که به مذهب اهمیت نمی‌دهند، اما در بالای مخروط نوابغی هستند که، برخلاف روشن‌فکران، احساس مذهبی و عرفانی عمیقی دارند. بنابراین می‌توان پیش‌بینی کرد که طبقه تحصیل‌کرده آینده شبیه همین نوابغ خواهند بود و به مذهب گرایش خواهند داشت (۱۳۷۶: ۲۶۵-۲۷۳).

شریعتی با ارائه این مخروط دو نوع مذهب را معرفی می‌کند: مذهب مادون علم و مذهب فوق علم. مذهب فوق علم مذهب دانشمندان و نوابغی است که بر سیانتیسم شوریده‌اند و به اعتقادات مذهبی و معنوی برگشته‌اند. او معتقد است که در علم متأخر احساسات متعالی مذهبی موج می‌زند، و روزی خواهد آمد که علم عالم غیب را نیز ثابت خواهد کرد. در آینده، علمای مذهب همین علمای علوم طبیعی خواهند بود که با شناخت طبیعت به احساس مذهبی عمیقی می‌رسند. او می‌گوید:

ما به همان اندازه که به عنوان دانشمند و روشن‌فکر رسالت داریم که با خرافات و مذاهب خرافی مبارزه کنیم، به خاطر علم، رسالت داریم که قالب‌های متحجر و متکبرانۀ بی‌شش علمی قرن نوزدهمی سیانتیستی را بشکنیم و به یک معنویت ماوراء علمی برسیم، به خاطر انسان (۱۳۷۹ ب: ۲۷۵).

بنابراین شریعتی معتقد است که جریان نوظهور گرایش مجدد به مذهب در میان نوابغ امروز شکل گرفته است. او این مسئله را نشانه‌ای از رواج گرایش مذهبی در آینده می‌داند. وی همچنین معتقد است که دانشمندان و پیشروان حقیقی علم عمدتاً میان کشفیات علمی و روح دینی و مذهبی تعارضی نمی‌بینند، بلکه در بسیاری از موارد احساس مذهبی را عامل پیشرفت علمی و نیروی محرک آن می‌دانند.

شریعتی برای تأیید این نظر خود جملاتی از اینشتین ذکر می‌کند. به گفته شریعتی اینشتین می‌گوید: «هرکسی که به حیرت عرفانی در جهان دچار نشود هرگز به کشف حقیقتی در عالم فیزیک موفق نخواهد شد.» (۱۳۷۹ ب: ۲۷۵) اینشتین در جای دیگری می‌گوید:

میان دو اصلی که «ماده خشت اول بنای عالم است» و «انرژی خشت اول است» من یک حقیقت «نمی‌دانم چه‌ی» گریزان از دست فیزیک را می‌جویم، به عنوان یک وجود مجهول، که گاه در شکل ماده و گاه در شکل انرژی تجلی می‌کند، اما خودش برای فیزیک همواره مجهول خواهد ماند و من دوست دارم آن را خدا بنامم (همان).

شریعتی در این باره همچنین شواهدی از پلانک می‌آورد. ماکس پلانک درباره علت موفقیت کپلر معتقد است: کپلر که خالق فیزیک نوین است، یک رقیب فیزیک‌دان‌تر و باهوش‌تر در دوران خودش داشت. تفاوت این دو در آن بود که کپلر ایمان داشت که جهان ساخته اراده‌ای است که خودآگاه و باشعور بر هستی حکومت می‌کند و جهان فیزیک جهان زنده صاحب شعور و صاحب اراده است، اما آن دیگری که دانشمندتر از کپلر هم بود چنین ایمانی به عالم نداشت و عالم را توده منظمی از عناصر می‌دانست. این بود که چند کشف جزئی در فیزیک کرد، اما کپلر که از نظر هوش از او کم‌تر بود خالق علم فیزیک مدرن شد. شریعتی همچنین از قول ماکس پلانک این جمله را نقل می‌کند: «بر سر در معبد علم نوشته شده است که هر کس ایمان ندارد بدین جا وارد نشود» (۱۳۷۸ ج: ۱۴۱-۱۴۷؛ ۱۳۷۶: ۳۰۱-۳۰۲). ماکس پلانک همچنین می‌گوید:

برای یافتن حقیقت عالم طبیعت، تنها منطق خشک یا داشتن چشمان خشک علمی کافی نیست، بلکه داشتن یک احساس اشراقی عمیق، که در آن احساس آدمی مطمئن شود که در زیر این پدیده‌های بیرونی یک حقیقت عمیق بزرگ و ابدی وجود دارد، علم فیزیک را رهبری خواهد کرد (شریعتی، ۱۳۷۶: ۳۰۱-۳۰۲).

شریعتی در این زمینه حتی از داروین نیز شواهدی برای تأیید ادعای خود می‌آورد. وی می‌گوید داروین، علی‌رغم آن‌که مارکس پس از انتشار کتاب *اصل انواع* نظریه او را «زیربنای بیولوژیک تنازع طبقاتی» خواند و بر عکس آن همه تکفیرها که از سمت کلیسا با آن مواجه شد، خداپرست ماند و حتی پیدایش «روح عرفانی» را فصلی علمی شمرد که نوع انسان را از میمون ممتاز می‌کند و با این احساس است که انسان آغاز می‌گردد (شریعتی، ۱۳۷۸ الف: ۱۹۶-۱۹۷).

این برداشت‌های شریعتی از سخنان این دانشمندان را می‌توان در چارچوب آرائی دانست که می‌گویند می‌توان وجود خدا و نیاز به مذهب را از دستاوردهای جدید علمی فهمید. البته همان‌طور که شریعتی نیز ذکر می‌کند، مذهبی که به این روش حاصل شود، با مذهبی که قبل از علم بوده است متفاوت خواهد بود.

۷. نتیجه‌گیری

شریعتی ابایی ندارد که بگوید علمی که پس از رنسانس در اروپا شکل گرفت و هدفش را کسب قدرت و تسلط بر طبیعت قرار داد با دین ناسازگار است. از نظر او، اساساً چنین علمی، به دلیل احاطه فرهنگ بورژوازی، در چنگال زورمندان و سرمایه‌داران قرار داشت و خدمتکار آنان بود. این علم نمی‌توانست با دین سازگار باشد. سخن شریعتی این است که علم ذاتاً با دین تعارض ندارد. شعار ماتریالیسم بودن علم و انحصار آن در علوم تجربی و تعارض آن با مذهب را کسانی دادند که غالباً دانشمند نبودند، بلکه در این موضوع در جست‌وجوی منافع خود بودند.

لذا اگر علم هدفش را کسب حقیقت قرار دهد و نیازهای واقعی انسان و هدف از خلقت او را بشناسد، با دین وحدت خواهد داشت. علم باید به یک آرمان و هدف متعالی متعهد باشد و برای تحقق آن بکوشد. این هدف در دیدگاه شریعتی همان ایمان و ایدئولوژی مذهبی است. در طول تاریخ تمدن اسلامی شاهد هستیم که، به دلیل تأکیدات اسلام و قرآن، علم و تمدن پیشرفت‌های شگرفی داشته‌اند. خلاصه کلام این که شریعتی، با رد نظریه تعارض دین و علم، سعی می‌کند تا به نحوی امکان تعامل و همگرایی این دو را فراهم کند. بنابراین نظر او در چهارچوب مقولات چهارگانه رابطه علم و دین به نظریه وحدت بسیار شبیه است.

منابع

- باربور، ایان (۱۳۶۲). علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- باربور، ایان (۱۳۸۰). «انحای ارتباط علم و دین»، ترجمه پیروز فطوریچی و فرشاد فرشته‌صنعی، نامه علم و دین، ش ۱۱-۱۲.
- شریعتی، علی (۱۳۶۹). زن، تهران: چاپخش.
- شریعتی، علی (۱۳۷۱). حسین وارث آدم، تهران: قلم.
- شریعتی، علی (۱۳۷۶). ویژگی‌های قرون جدید، تهران: چاپخش.
- شریعتی، علی (۱۳۷۷). جهان‌بینی و ایدئولوژی، تهران: سهامی انتشار.
- شریعتی، علی (۱۳۷۸ الف). انسان، تهران: الهام.
- شریعتی، علی (۱۳۷۸ ب). تاریخ تمدن (۲)، تهران: قلم.
- شریعتی، علی (۱۳۷۸ ج). چه باید کرد؟، تهران: قلم.

۱۲۲ رابطه علم و دین از دیدگاه دکتر علی شریعتی

- شریعتی، علی (۱۳۷۹ الف). *انسان بی خود*، تهران: قلم.
- شریعتی، علی (۱۳۷۹ ب). *آثار گونه‌گون*، تهران: آگاه.
- شریعتی، علی (۱۳۷۹ ج). *تاریخ و شناخت ادیان (۱)*، تهران: سهامی انتشار.
- شریعتی، علی (۱۳۷۹ د). *روش شناخت اسلام*، تهران: چاپخش.
- شریعتی، علی (۱۳۷۹ ه). *مذهب علیه مذهب*، تهران: چاپخش.
- شریعتی، علی (۱۳۸۰). *اسلام‌شناسی (۳)*، درس‌های ارشاد، تهران: الهام.
- شریعتی، علی (۱۳۸۴). *علی (ع)*، تهران: آمون.
- گلشنی، مهدی (۱۳۸۵). *از علم سکولار تا علم دینی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هات، جان (۱۳۸۲). *علم و دین از تعارض تا گفت‌وگو*، ترجمه بتول نجفی، قم: کتاب طه.